

ضمیمه اتحاد چپ کارگری شماره ۱۱۹ چهارشنبه ۱۰ جولای ۲۰۰۲ برابر با ۱۹ تیر ۱۳۸۱

در جریان برخی از سخنرانی‌های رفقای هیئت هماهنگی در زمینه مسائل زنان، نقل قول‌هایی از نظریات دکتر فاولر صورت گرفت. مسئله‌ای که علاقه بسیاری از رفقا را با آشنایی دقیق‌تر با تئوری‌های ایشان جلب کرد. از اینرو تصمیم گرفتیم که مصاحبه نسبتاً مفصلی با دکتر فاولر را بعنوان ضمیمه بولتن ۱۱۹ بچاپ برسانیم. امید آنکه مورد توجه رفقا قرار گیرد.

مصاحبه با خانم دکتر فاولر . استاد جامعه‌شناسی دانشگاه گلاسکو

سوال بگذارید از مقوله برابری شروع کنیم . شما برابری در رابطه مرد وزن را چگونه توصیف میکنید و آنرا چگونه میبینید؟
جواب- من این رابطه را ستم میبینم و نه نابرابری، بر خلاف نظر کریستین دلفی و تعریف ماتریالیست ، فمینیستی اش که زنان را پروتاریا و مردان را سرمایه دار میدانند. البته زنان در موقعیت خانوادگی به معنی واقع کلمه «بورژوا» نشده اند . نمیتوان زنان را در سطح خانواده، در ازدواج برابر مردان دانست. زنان حق ندارند بی فرزند بمانند. از جنبه ای فکر میکنم تکنولوژی جدید موقعیت زنان را در این رابطه مشکلتر کرده است . اگر هر مشکلی در توانایی بهداشتی زنان برای تولد نوزاد وجود داشته باشد به نظر میرسد فشار زیادی در سطح جامعه عمل میکند تا زنان را مجبور کند با استفاده از تولید نسل مصنوعی یا طرق دیگر صاحب فرزند شود. به نظر من مهم است هر نوع تصمیمی در این رابطه بر اساس انتخاب زنان باشد و نه نوعی اعمال نفوذ . در روابط شخصی همچنان زنانی که انتخاب کنند با بیش از یک نفر رابطه جنسی داشته باشند به عنوان «زن خراب»، «روسپی» مورد اهانت قرار میگیرند. حتی در مواردی که دختران زیر سن قانونی مورد تجاوز قرار میگیرند ، مکررگذاشته شاکی مورد بررسی وکیل مهم قرار میگیرد تا ثابت کنند تجاوز تقصیر دختر جوان است حتی وقتی سنش به سن قانونی (۱۶ سال) نرسیده است. در نتیجه فرضیات آنچه «حق زن است» بر اساس فرضیات عمومی در مورد «پاکی» یا عفت همچنان عملکرد دارد و به راحتی با استفاده از اخلاقیات اجتماعی مرد سالار و پدر سالار ، تأثیر خود را بر روابط فردی و اجتماعی میگذارد. همین چند سال پیش بود که پلیس بریتانیا مسیله قتهای زنجیره ای زنان در منطقه یورکشایر را نادیده گرفت ، چرا که اولین قربانیان این قاتل زنان روسپی بودند ، گویی جان این بخش از زنان ارزش کمتری در جامعه ما دارد.

در نتیجه حتی در جوامع پیشرفته سرمایه داری ، فرض بیگانه‌های زنان مهم است و شکی ندارم که در مقاطع حساس در زندگی خصوصی اتهام روسپیگی به زنانی که کاملا نسبت به همسرشان وفادار نبوده اند باقی است و مطمئنا چنین اتهاماتی خصوصا برای زنان جوان بسیار ناراحت کننده و سنگین است . به نظر من چنین اتهاماتی همچنان تأثیر منفی میگذارند .

از طرف دیگر کالایی شدن بدن زنان در جامعه سرمایه داری در عهد ما برخی اشکال ستم بر زنان را از هر مقطع تاریخی دیگری نشاندار تر مینماید. ما اکنون با «مقررات» ویژه ای در مورد شکل ظاهر و هیكل زنان روبرو هستیم که از جنبه‌هایی در تاریخ بی سابقه است ، خصوصا در شرایطی که عموما زنان نسبت به نظر دیگران در مورد هیكل یا قیافه شان حساس‌تر از مردان هستند. من بیماری‌هایی چون «آنروکسیا» (لاغری اجباری) را پاسخی به این نظم و مقررات جدید میدانم که بایجاد توهم نسبت به آنچه «افسانه زیبایی» است در جوامع غربی حکمفرماست . در نتیجه به نظر من تصاویر زنان در مجلات و تیلفات کنترل جدیدی بر زنان پیاده کرده است . نایومی وولف (جامعه‌شناس) عقیده دارد بیش از دو سوم زنان جوان در دانشگاهها و مراکز آموزشی ایالات متحده امریکا، دچار نوعی افسردگی و کمبود انرژی هستند ، چرا که مقررات «تصویر زیبایی» آنها را وادار کرده نوعی رژیم غذایی دنبال کنند و در نتیجه آن دچار افسردگی هستند.

ما همچنین شاهد اشکال جدید کنترل اجتماعی در جوامع سرمایه داری پیشرفته هستیم که تأثیرشان رویهم بر دختران جوان بیشتر از پسران جوان است. مثلا در مورد موفقیت در امتحانات و طولانی شدن دوره تحصیل . آنچه سرمایه داری در مورد توانایی یک نفر در عدم کسب کار ، توجه برای بیکاری یا عدم دستیابی به شغل مناسب است و نتیجه آن موقعیت اجتماعی پایینتر است . در نتیجه همه در پی تقویت نمرات و سطح آموزششان هستند. این پدیده هویت جوانان در جامعه ما را تغییر داده است. به نوعی دوران جوانی بسیار طولانی شده است و میبینیم مردم مجبورند تا سالها کار و تحصیل را توأمان دنبال کنند که این البته خصوصا برای زنان جوان مشکلات بیشتری بوجود آورده است . چرا که همانطور که قبلا گفتیم از نظر اجتماعی زنان نسبت به تاوید و نظر مثبت دیگران حساسیت بیشتری نشان میدهند. به نظر من برای زنان جوان مشکل است از یک طرف جنسیت خود را بیان کنند، باوروری خود را کنترل کنند و از طرف دیگر خود را برای امتحان آماده کنند. این مشکلات البته بیشتر برای دختران جوان در خانواده های طبقات متوسط پایین و متوسط مطرح است . ما همچنین شاهد هستیم که این فشارها بر بخش وسیعی از زنان مهاجر نیز اعمال میشود.

سوال . اگر بپذیریم که جوامع سرمایه داری ضامن حقوق فردی و مدنی هستند ، با توجه به این امر که کار به صورت کالا درآمده
جواب- در دوران جوانی و کودکی من سیستمی وجود داشت به نام «سد ازدواج». بسیاری از معلمان من وقتی ازدواج میکردند باید کار را ترک میکردند. خود من در این دانشگاه (گلاسکو) شاهد دورانی بودم که دانشگاه پس از ازدواج استادان زن (حتی اگر استاد ارشد بودند) آنها را از مقام خود یک رتبه پایین می آورد . با از بین رفتن این قانون و قانونی که مالکیت نیمی از خانه را در صورت طلاق به زنان انتقال داد، میشود گفت بسیاری از نابرابریهای قانونی زنان در جوامع غربی برداشته شد. فکر میکنم اکنون در مقطع زمانی هستیم که برداشته شدن کلیه نابرابری های قانونی مورد توافق عمومی است و در این رابطه پیشرفتهایی بدست آمده است . ولی در همین رابطه باید باید اضافه کنم که هنوز در عرصه های مهمی نابرابری و ستم بر زنان رایج است مثلا کارفرمایان همچنان میتوانند زنانی که کمتر از یکسال سابقه کار دارند را در موقع بارداری از کار برکنار کنند به جای اینکه مرخصی دوران بارداری به آنها بدهند. اگر دادگاه طلاق بتواند ثابت کند که زن رابطه جنسی با مرد دیگری داشته احتمال اینکه از نگهداری فرزندان خود محروم شود زیاد است. در این موارد به نظر من واجب است به برابری کامل در رابطه با نگهداری فرزندان برسیم و زن و مرد پس از طلاق به طور مساوی حق نگهداری فرزندان را داشته باشند.

سوال . اگر از مساوات در برابر قانون بگذریم به نظر شما چه عواملی مانع از دستیابی زنان به حقوق برابر در بازار کار است؟ مثلا همانطور که میدانید بسیاری از بررسی های رسمی از موقعیت زنان در مشاغل چون استادی دانشگاه به این نتیجه رسیده اند که برای کار برابر و مسولیت برابر حقوق زنان

از مردان حتی در دانشگاهها پایتتر است . یا اخیرا بررسی های اجتماعی نشان داده که در آمریکا و در انگلیس بسیاری از زنانی که مشاغل چگون وکالت ، حسابرسی ، مدیریت کار میگردند به علت تبعیض و مشکلات ناشی از حفظ کار تمام وقت و مسولیت های خانواده کار حرفه ای را ترک کرده اند . به نظر میرسد اکثر کارفرمایان زنانی که فرزند زیر ۵ سال دارند را کارمند قابل اتکا نمیدانند و چه بسا در موقع استخدام تبعیض قایل شوند. وقتی چنین نابرابریایی برای زنان متوسط و بالا وجود دارد چه مشخصه هایی از سرمایه داری باعث ادامه این نابرابری در این سطح میشود ؟ آیا مثلا تقسیم برابر کار خانه دلیل آن است یا دلایل فرهنگی دارد؟

جواب . به نظر من حتما تقسیم نابرابر کار، بر اساس جنسیت در کار خانه و در مسولیت های خانوادگی نقش مهمی در حفظ این نابرابریها دارد و نکته ای است که برخورد به آن و از بین بردنش کار مشکلی خواهد بود. تاثیر آن به همان اندازه که بر زنان تاثیر منفی است برای ((مرد جدید)) هم مشکل آفرین است . اما درباره نابرابری های شغلی مسیله پیچیده است . از یکطرف ممکن است مراکز بزرگ و قدرتمند مانند دانشگاهی چون دانشگاه گلاسکو میدانند که میتوانند به استاد زن حقوقی کمتر از هم شغل مرد او بدهند و کسی هم در این مورد کاری نخواهد کرد و در نتیجه این را به صورت سیستماتیک در دستور کار قرار میدهد تا خرج سالانه دانشگاه را کم کند و گاهی آشکارا مسولین مالی دانشگاه به من گفته اند این سیاستشان است چرا که بخشی از بودجه دولتی که بابت حقوق استادان پرداخت میشود به این ترتیب پایین می آید. پس در شرایطی که ظاهرا به نظر میرسد برابری بیشتری در درصد کارکنان زن و مرد مثلا در آموزش عالی به دست آمده ودر حقیقت سیاست اصلی پایین آوردن حقوقها و عملا پایین آوردن سطح شغل است . علاوه بر این فرهنگی وجود دارد که معتقد است از نظر بیولوژیکی تفاوتی هست. فرهنگی که از مقطع تولد یک نوزاد دختر برای او فرهنگ متفاوت ، تفاوتی در آموزش ، در محیطی که در آن رفت و آمد دارد فرض میشود و نابرابری هایی در توانایی او در همه عرصه ها(تواناییها و مسولیتها) فرض میشود. در این رابطه فکر میکنم کم و بیش پذیرفته شده که از نظر ژنتیک تفاوت بین مرد و ان وجود ندارد ولی این تفاوتها از طریق روابط اجتماعی سیستماتیک میشوند. حقایقی اینجا و آنجا مطرح میشود مثلا در امتحان ۱۱ سالگی که دانش آموزان انگلیسی پشت سر میگذارند ، تعداد بیشتری از دختران دانش آموز در مقایسه با پسران در این امتحان موفق میشوند و سیستم سهمیه ای که تعیین کرده باید ۵۰ درصد قبول شدگان پسر باشند باعث میشود این ترکیب حفظ شود. از بین رفتن این تصور که تفاوتی جنسی بر اساس تفاوت های بیولوژیک هستند را باید مرتبط دانست با جنبش برابری حقوقی که به خوبی جا افتاده است. اما روابط واقعی بین مردان و زنان باسرعنی به مراتب یواشتر جلو میرود. . به نظر من زنان موقعیت خود را در تولد اولین فرزندشان در می یابند در پایه اولیه مادی. به نظر میرسد مردان بیشتر در سطح فرهنگی باقی میمانند . من شخصا این مسیله را در تولد اولین فرزندم تجربه کردم . به نظر میرسید که من و سایر زنان در پایه ای ترین سطح کثافت بی امن در مبارزه بودیم به عبارتی گاهی به نظرم میرسد منشا آنچه در مذهب به آن ((گناه نیبادین)) میگویند

موقعیتی است که زنان در تولد نوزاد با آن روبرو هستند. امواج بی انتهای بحران که خانه را در بر میگیرد و اکثرا زنان باید به آن رسیدگی کنند. من رابطه ای را میبینم که در آن اکثر مواقع مردان در موقعیت ممتازی قرار دارند که میتوانند بنشینند و روزنامه شان را بخوانند یا انشا نمره بدهند در حالیکه زنان غرق کارهای خسته کننده و بسیار تکراری هستند.

دستیابی به تقسیم برابر کار در این رابطه به نظر خیلی مشکل است ، از طرفی همکاری داوطلبانه مردان (و زنان) را میطلبد و فشارهایی که بر طرد ان وارد میشود به راحتی میتواند نیت خیرشان در این رابطه را از بین ببرد. نرمش ناپذیری و هزینه مهد کودک شرایط بسیار مشکلی برای از بین بردن نابرابری دو گانه شغلی داشته باشند. در حقیقت وضعی بوجود آمده که برای زنان غیر ممکن است در دوران کودکی فرزندان شان بلند پروازی شغلی داشته باشند. انتظار این است که در ساعت معینی (۱۲ یا هر ساعت دیگری) فرزندان را تحویل بگیرند وچنین انعطاف ناپذیری با کار فکری (اتلکتوئل) همخوانی ندارد. علاوه بر این مهد کودکهای خصوصی که تعداد شان رو به رشد است، بسیار گران هستند و استفاده از آنان محدود است به زنان در مشاغل حقوق بالا (زنان در مشاغل حرفه ای یا صاحبان سرمایه) .

علاوه بر این تفاوت فاحش طبقاتی در تجربه زنان در جوامع سرمایه داری پیشرفته وجود دارد . یوهانا برنر آنرا به خوبی ترسیم میکند وقتی میگوید بهترین ایام و بدترین ایام برای زنان . فکر میکنم برای زنان طبقه کارگر از جهاتی بدترین ایام است. و برای زنان طبقه متوسط ، خصوصا زنان در مشاغل که حقوق خوب دارد بهترین ایام است. وزنه سنگین استثمار و بر زنان ، شهر دار طبقه کارگر از همیشه سنگینتر است و آنچه در گذشته تاحدی زندگی راحتی برای آنان بود از بین رفته است . در حقیقت میشود گفت سرمایه داری اکنون به به آنچه سرمایداران قرن نوزده میخواستند و نتوانستند به آن برسند، دست یافته است یعنی به پرولتاریزه شدن تمام خانواده. در اواسط قرن نوزده، سرمایه داری مجبور شد از این بلند پروازی (یعنی به کارآفرین زن و مرد در کارخانه) بگذرد چرا که اتحادیه های کارگری مردان با آن مخالفت کردند. تجربه اکثر زنانی که به کار ساده و تکراری مشغولند این است که ترجیح میدهند حداقل در مقطعی که فرزندان شان خردسال هستند کار نکنند ولی در اکثر موارد این برایشان غیر ممکن است . برای اینکه خانواده شان در آمد کافی داشته باشد مجبورند در فاصله کوتاهی پس از تولد فرزندشان به سر کار بروند. در نتیجه برای زنان طبقه کارگر کار به صورت یک اجبار در آمده است و بسیاری از آنها در مناطقی که در صد بالایی از مردان بیکار هستند ، تنها نان آور خانواده هستند. کار کم در آمد آنان اکثرا تنها حقوق خانواده و ضامن نگهداری از فرزندان و همسر بیکارشان است .با

اینکه من با این نوع استثمار زنان مخالفم ، در عین حال همچنان با مردان پاکستانی که علیه کار کردن زنان جوان تظاهرات میکنند نیز مخالف هستم. فکر میکنم کنترل زنانی که کار نمیکنند میتواند به مراتب شدیدتر و بیدادگرانه تر باشد ، در این محیطها انتظار این است که زنان مطیع و کاملا عاجز باشند. در مقطع کنونی فکر نمیکنم منافع این زنان در تابعیت از مردانشان باشد. در قرن ۱۹ در انگلیس مسیله فرق میکرد و حاضرم بپذیرم که طبقه کارگر بحث کار زنان و مخالفت با آن را از دید طبقه در مراحل اولیه صنعتی شدن جامعه ، برای حفظ موقعیت زنان و در شرایطی که وسایل کمک به کار خانه و سیستم حفظ نگره داری از کودکان وجود نداشت ، دنبال میکرد. اگر به یاد بیاوریم که کلیساها چه سیستمی برای تامین اجتماعی پیاده کرده بودند ، میشود دریافت چرا در نیمه اول قرن نوزده زنان پس از ازدواج تصمیم می گرفتند دست از کار برکشند و به نگهداری از فرزندان شان بپردازند. به راحتی میشود دریافت که در آن مرحله اولیه از سرمایه داری ما شاهد عمیقترین جدایی های تاریخ بین مرد و زن هستیم. این مقطع از هر جهت دوران ناتوانی زنان است . جالب است که حتی فمینیستهای سوسیالیست در این دوره ، چون فلورا تریستان در فرانسه نمیتوانستند شرایطی را تصور کنند که زنان بخوانند کار کنند . در نتیجه در مقطع مشخصی حین انقلاب فرانسه ، در شرایطی که زنان شهروندان آزاده ای بودند، مهد کودک ها برپا شدند و زنان حق طلاق داشتند و حق سقط جنین.. .. همینکه ژاکوبین ها به قدرت رسیدند فشارهای زیادی اعمال شد تا این حقوق لغو شوند و تا سال ۱۸۰۴ و دوران رسوم ناپلیونی ، محدودیتهای بیشماری بر کارکردن زنان وارد شد و عملا برای جمع ییشماری از زنان تصور کار کردن غیر ممکن شد. میشود به اوضاع بریتانیا نگاه کرد در شرایطی که اولین فمینیستها چون ماری وولفنسگرافت در نوشته های خود چون ((حقانیت حقوق زنان)) ابدا از حق کار کردن زنان صحبتی نمیشود.

در قرن ۱۹ ما شاهد بحث جالبی در مورد رابطه جنسیت و طبقه هستیم . به نظر من میرسد که در آن دوره متاسفانه برای اینکه طبقه کارگر موقعیت خود را در برابر سرمایه داری تثبیت کند ، و به حدی از پیشرفت دست یابد ، مجبور شد زنان را استثمار کند و آنها را به ماندن در خانه محدود کند. ولی فکر نمیکنم موقعیت کنونی زنان در جوامع در حال توسعه موقعیت مشابهی باشد و بالعکس آنها باید بر حق کار کردن تاکید کنند.

سوال . شما بسیاری از مطالبی که من قصد داشتم در بخش بعدی مطرح کنم را پاسخ گفته اید. میخواستم در مورد مراحل مختلف رشد سرمایه داری صحبت کنم، چرا که برای ما این دوره از اهمیت خاصی برخوردار است . در کشوری مانند ایران، پروسه توسعه سرمایه داری با شتاب بیشتری صورت گرفته

است. ما با جمعیت وسیعی از تهیدستان و حاشیه نشینان روبرو هستیم که از مناطق روستایی به شهرها آمده اند و بسیاری از آنان این طبقه به کار موقت ناورزیده مشغولند. بخشی به پورتلاریای شهری پیوسته اند و بخشی هنوز به این مرحله نرسیده اند. بادر نظر گرفتن این شرایط سوال بعدی من این است اگر بپذیریم که سرمایه داری توانسته است نابرابری بین زن و مرد را از بین ببرد، (حتی در پیشرفته ترین جوامع سرمایه داری) اول چگونه میتوان آن را توضیح داد و مهمترین و عمده ترین جوانب این نابرابریها را بر شمرد؟ بطورکلی به نظر شما آیا میشود به برابری خصوصی، اجتماعی در چهارچوب روابط سرمایه داری دست یافت؟

پاسخ. در پاسخ سوال مشخص شما در مورد دوره گذار به سرمایه داری، به نظرم میرسد که انتخابهای مشکلی را در برابر زنان قرار میدهد، چرا که امکانات نگره داری از کودکان و مشکلات کار خانه از غرب هم مشکلتراست، در نتیجه ما شاهد دو گروه با دو نظریه کاملا متفاوت در رابطه با کار کردن زنان هستیم. به این دلیل شکاف عمده ای بین زن و مرد ایجاد می شود، ما شاهد چنین شکافهایی در بین زنان آلمانی در دوره ۱۸۸۰ تا ۱۹۳۰ بودیم. مطمئن هستم این مسیله در مورد ایران بیشتر صدق میکند، چرا که ساختار جامعه پیش از هرکس بر زنان تأثیر میگذارد. در جامع ماقبل سرمایه داری، مثلا در جوامع دهقانی، داشتن یک فرزند دیگر نسبتا آسان است و نباید تمام موفقیت کار و زندگی خانواده تغییر کند. از این روست که میتوان فهمید چرا افکار عقب افتاده ای و تابوها در مورد سقط جنین باقی مانده، مثلا در مناطق جنوبی امریکا اکثر زنان دهقان هستند که اصول اخلاقی ضد سقط جنین دارند.

در نتیجه به نظر من شیوه های تولیدی گوناگون در افق و دیدهای مردم تأثیر دارد. در شرایط زندگی شهری که کار زنان بیش از پیش کالایی شده است، واضح است تعداد فرزندان که باید از آنها نگه داری کنند، نقش تعیین کننده دارد تا حدی که (اخلاقیات) مربوط به سقط جنین و استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری به فراموشی سپرده میشود. فکر میکنم در غرب در این رابطه به پیروزیهای مهمی دست یافته ایم. نزول مذهب و افسونگرایی آن در مورد تفاوتی جنسی در این رابطه نقش مهمی داشته است. تمام مذاهب دنیا به حد زیادی پدرسالارانه بوده اند، اما نمیتوانم چشم اندازی را تصور کنم که در سرمایه داری به هر زن تنهایی اجازه دهد به تواناییها و آمال خود دست یابد مخصوصا در جوابگویی به خواستهایی چون تامین مهد کودک و مراکز نگه داری از بیماران و افراد مسن. استفاده از چنین امکاناتی در حال حاضر در غرب محدود است به زنان سرمایه دار یا کسانی که حرفه های پر درآمد دارند، آنهم در حد امکانات خصوصی و کلایی. اقتصاد کنیزان هیچگاه زمینه اقتصادی برای کار کردن در دو شریک خانواده را تامین نکرده است. اگر به نکته ای که قبل در موردش صحبت میکردم برگردیم، آنچه از جنبش آزادی خواهانه سالهای ۱۹۶۰ رشد کرد و به آزادی زنان در دهه ۷۰ تبدیل شد، تمایل به اصلاح ماهیت دو جنس و پیدایش ایدئال جدید به صورت «مرد نو» بود. من این تعریف از «مرد نو» را در تناقض با ماهیت سرمایه داری میدانم. وقتی رقابت در بازار آنچنان است که در این کشور شاهدش هستیم، ساعتهایی که مردم سر کار میگذرانند بیشتر میشود، اولویت کار بر همه خواستههای دیگر افزایش میابد، چنین برنامه ای همخوانی با فراغت برای رسیدگی به امور خانوادگی ندارد. بیش از پیش به مردان فشار می آید که به شیوه ای خودخواهانه، بلند پرواز و در جهت منافع کمپانی ای که برای آن کار میکنند، و یا پیشرفت شخصی شان کار کنند. این مسیله کاملا اصلاح روابط خانوادگی ای را که به آن اشاره کرده بودیم، زیر سوال میبرد، اما از طرف دیگر تا زمانی که مردان اینگونه عمل نکنند چگونه میتوان انتظار داشت زنان آزاد شوند؟

خصوصا در شرایطی که امکانات نگره داری از فرزندان محدود است و عمدتا برای مادران تنهای کارگر، در نظر گرفته شده.

کمی اجتماعی در حدی کافی موجود نیست و باید گفت بیشتر، زنان طبقه متوسط هستند که توانسته اند با پول به راه حل های دیگری دست یابند. متأسفانه کل این قضیه از نظر طبقاتی دیده نمیشود. من با بررسی کار تحقیقی فمینیستیایی چون بورلی سکگز در بین زنان طبقه کارگر در منطقه یورکشایر (فرماسیونهای طبقه و جنسیت) متوجه شدم که بسیاری از زنان کارگر خود را «کارگر» (کارگر) نمی دانند. وابستگی طبقاتی اکنون باعث ننگ شده است و آنها خود را چیز دیگری مینامند. خلاصه کنم، همچنان بحران واقعی و تضادی بین احتیاجات عمومی اجتماعی، فرهنگی خانواده و الزامات کار وجود دارد و البته این مسیله بیشتر در سطح استحکاکاتی که بر خانواده وارد میکند، دیده میشود. در پاسخ به سوال شما، جولیت میچل زمانی گفته بود باید دو انقلاب توأمان صورت گیرد، انقلابی در روابط مادی تولید و انقلابی در سطح روابط جنسی. واجب است بگویم که اگر چه ممکن است بحث من منطق قوی نداشته باشد، ولی تنها یک انقلاب مداوم میشناسم که تأثیر خود را بر کل روابط جامعه بگذارد.

سوال. بگذارید در مورد فرهنگ بپرسم. شما تأثیر و میزان نفوذ فرهنگ را در باز تولید نابرابری بین زن و مرد را چگونه ارزیابی میکنید؟ به نظر شما تا چه حد واژه هایی چون مدرنیسم یا مدرنیته، توسعه فرهنگی یا تفاوتی فرهنگی در ایجاد شرایط گوناگون زندگی زنان در جوامع مختلف نقش دارد؟

جواب. آزادی زنان از نظر تاریخی با جوامع بورژوازی و جوامع اولیه سوسیالیستی پیوستگی داشته است اما فکر میکنم بیشتر در دوران اولیه سرمایه داری، جدایی سازی های جنسی برجسته بوده است تا در دوران قبل از سرمایه داری. به طور مشخص اگر کشوری مانند الجزایر را در نظر بگیریم، جامعه اسلامی قبل از دوران استثمار، که در آن پدرسالاری قوی بوده است، تفاوتی جنسی کمتر از دورانی است که زنان وارد کار تولید میشوند، همچنین زنان زندگی اجتماعی فعالتری دارند، که بخشا در محیط زنانه است اگر چه آزادی زنان همیشه با جامعه سرمایه داری مربوط دانسته شده (و اینجا برای یادآوری به خودم این مسیله را تاکید کنم) سرمایه داری این نقش دوگانه را داشته است که از طرفی در حیطه مصرف آزدیبخش بوده است و همزمان در حیطه تولید محدودگر. فکر میکنم پیدایش کافه ها، غذای آماده ارزان دستاوردهای تاریخی سرمایه داری هستند. تا حدی برخی تفاوتی دوره فیودالی برداشته شده است و امکانات برابر استفاده از برخی امکانات (کافه، کبابه، سالن های کنسرت) همگی پیروزیهای بورژوازی به شمار میروند و شکی نیست که استقلال زنان با این دستاوردها مربوط شده است. از طرف دیگر لازم است گفت که در بسیاری حرکتها چون ادبیات نویسندگان بزرگ مدرنیست خود را علیه زنان توصیف میکنند، خویش را منطقی تر، با دانشتر از زنان میدانند و اشکال سنتی اجتماعی داستاگوویی که همیشه زنان در رابطه با آن تخصص داشتند به سطح فرهنگ عامی تنزل داده شد، در بخشهایی از فرهنگ سطح عالی ناگهان زنان با شرایط جدیدی از ستم روبرو شدند. این دو شکل توأم ادامه دارند.

سوال. اگر ممکن است نظرتان را در مورد جنبش زنان بگوئید. در چه سطحی جنبش فمینیستی در بهبود شرایط زنان و تصحیف نابرابریها نقش ایفا کرده است؟ آیا به نظر شما جنبش زنان مستقل از سرمایه داری میتواند فعال باشد؟

. اگر بخواهم مختصر جواب بدهم باید بگویم گسست عمیقی بین فمینیسم لیبرال و سوسیال فمینیسم میبینم. در گذشته جنبش زنان اکثر بین تصویری از زنان به مثابه نیروی تولید مثل و خانه دار در برابر زنان کارکن، تقسیم میشد. این گسست در جنبش آلمان پیش آمد. فکر میکنم اکنون بزرگترین گسست بین فمینیسم لیبرال و سوسیال فمینیسم باشد. متأسفانه، به نظر میرسد از دهه ۷۰، جنبش سوسیالیست فمینیست تضعیف شده است. فکر میکنم فمینیسم لیبرالی تنها پایدار است بلکه گسترش هم یافته است و بخش عمده ای از جنبش سوسیالیست فمینیست را بلعیده است. اگر بشود کمی این مسیله را باز کنم، جنبش فمینیستی نباید در پی این باشد که زنان را در تصویر مردان بسازد. این بیش از همه برای این است که به نظر من خصوصیات مردان تحریف شده است تا از آنها افراد خود خواهی ساخته است که فقط فکر پیشرفت شغلیشان هستند، تمام فکر و خیالشان معطوف دنیایی است که سرمایه داری از طبقه متوسط میطلبد. اگر بنا بود زنان شکل مردان را به خود گیرند (یا در گذشته چنین شده بود) ما شاهد از دست رفتن بسیاری از

دستاورد های زنان بودیم، مثلا در چالش نظامیگری . ضدیت با میلیتاریسم (نظامیگری) یکی از دستاوردهای فرهنگ زنان است . چالش منطق خودخواهانه ، هدفمند در خدمت پیشرفت شغلی از دستاوردهای مهم زنان بوده است . البته من موافق آنچه گاهی به آن «فمینیسم تفاوت طلب» میگویند ، نیستم . من شدیداً به ادعاهای فمینیستهای فرانسوی که تأکید را بر امتیاز زنان در بهره مند بودن از نوعی ارتباط پیش نمادین میدانند، مشکوک هستم . آنها بر توانایی های زنان در ارتباط غیر زبانی با فرزند پیش ادیبی اشاره میکنند و عقیده دارند زنان دارای توان ویژه ای در این نوع ارتباط گیری هستند. پس به نظر من زنان را نباید به خاطر روان بودن ، انعطاف پذیری و دیگر خصوصیتی که فرانسوی های فرا ساخت باوری (پست ستراکتورالیست) چون «سیزو» و «ایره گاری» از آنها یاد میکنند، برتر دانست . من مشکوکم به اینکه به شهودیت زنان امتیاز بدهیم . این نوع باور جادویی درجه ای که رشد کرده ، عملاً مانع از آن میشود که منطقی را پرورش دهند. پس جنبش زنان از نظر تحلیلی از سرمایه داری مستقل هستند ولی از نظر مادی شدیداً از آن متأثرند. آنچه ما شاهد بودیم این است که در عرصه قدرت عناصری از جنبش فمینیستی که بهترین توانایی را برای باز تولید طبقه حاکم در اختیار داشتند ، انتخاب شده اند و برگزیده شده اند. من در این مورد بیشتر توضیح خواهم داد ، اول بگذارید بگویم که ما باید انعطاف فکری کافی داشته باشیم تا بتوانیم به عنوان یک پرنسپ مدافع آزادی زنان باشیم و درعین حال نسبت به آنچه تاکنون در عمل بدست آمده ، شدیداً مشکوک باشیم . امروز آزادی زنان تبدیل شده به اسب تروی چرا که بسیاری از میانگیرهای علیه بازار را شکسته است ، مثلاً میانگیرهای خانوادگی و جمعی که در گذشته افراد را در برابر سختگیرهای بازار حمایت میکرد. به نظر من طبقه حاکم از فمینیسم استفاده کرده است ، از قدرت کار زنان ممتاز استفاده کرده است تا سرمایه فراگیرش را اضافه کند ، سرمایه اقتصادی ، سرمایه فرهنگی و سرمایه اجتماعی اش را . ما هم چنین شاهد استفاده اشکال تجاری فرهنگ عامی و تلویزیون (که زنان به تعداد زیادی مصرف کننده آن هستند) هستیم برای اینکه اشکال مستقل فرهنگ عالی ضد سرمایه داری را در هم بشکنند. فکر میکنم فرهنگی سرآمد باور وجود داشت که اتفاقاً خیلی به سرمایه داری انتقاد داشت و فکر میکنم کوشش برای تشویق آنان برای بیان رمانس ممکن است از برش آن برتری فرهنگی کاسته باشد چرا که این اشکال خود را با بازار انطباق میدهند و تجاری شدن زندگی را زیر سوال نمبرند . اکنون این خطر وجود دارد که فرهنگی پوپولیست ، ساده نگر و ذوقی ایجاد شود که به آنچه فروش میرود بیش از آنچه منطقی است ارزش بدهد. نمیخواهم ادعا کنم که هیچیک از آثار مردمی ادبی زنان ارزشی ندارند . به نظر من این آثار درک سیاسی و اخلاقی ویژه ای از آنچه در زندگی عادی میگردد در بر دارند که مهم است و ارزش دارد . اما خطر آن وجود دارد که به ارزش های بازاری ، ذوقی سقوط کنیم که پوپولیست و خطرناک است چرا که مقیر با درک از نویسنده مستقل ، هنرمند مستقل است . اینجا ست که من رابطه جامعه شناسی و هنر را مهم میدانم . در مورد جامعه شناسی زیاد صحبت نکردم ولی فکر میکنم ارزش جامعه شناسی در این است که به ماکمک میکند با فهم همگانی (عرف) فاصله بگیریم و این هر نوع عرفی است . ممکن است عرف عالم باشد یا عرف سنتی. جامعه شناسی به ما اجازه میدهد جوامع را در حد سازندگان بنگریم و این اهمیت زیادی دارد. نقی ذات باوری بیولوژیک طبقه و نژاد است که اهمیت خاص دارد و به نظر من هنر یا هنر مدرن باید همچنین عمل کند در انقلاب روسیه از هنر سازنده صحبت میشد.

شما در یک مرحله از عبارت «احتیاجات سرمایه داری» صحبت کردید ، من در رابطه با این عبارت نگرانی جزئی دارم . در سرمایه داری منافع طبقاتی در ضدیت با یکدیگر عمل میکنند، و تا اینجا با شما موافق هستم ، سرمایه منافی متفاوت با کارگران دارد با اینهمه نوعی که این منافع نهادی شده اند و عمل میکنند ، در جوامع سرمایه داری گوناگون تفاوت دارد . افکار ذات باوری در مورد طبقه به راحتی میشود به ارزیابی مکانیکی و جبر باور یا ارزیابی های تاریخی (اگر بخواهیم عبارت پوپر را استفاده کنیم) تبدیل میشود ، به همین دلیل فکر میکنم سرمایه الزامات ریشه دار و دایمی دارد و به نیروی کار ارزان همیشه احتیاج دارد و این یک الویت پایه ای در هر جامعه ای است که بازار در آن عمل میکند ولی راه حلهای احتمالی باوری آن وجود دارد . ممکن است کارگران مهاجر نیروی کار ارزان باشند یا زنان و در تاریخ ماهیت مبارزتی جاری این را تعیین میکنند . پس فرهنگ کارگری تأثیر مستقیمی بر بخت زندگی میگذارد. برای من مشکل است مدل ذات باوری از توسعه سرمایه داری اریه کنم و هر چه از سنم میگذرد برایم سوال است ما چگونه گذار اجتناب ناپذیر به سوسیالیسم را پشت سر خواهیم گذاشت . طبعاً امیدوارم این مرحله را بگذرانیم و از نظر پیشرفت تمدن بشری آن را لازم میدانم ولی فکر میکنم کار مشکلتر از آنی که نسلهای قبل تصور میکردند شده است . به عبارت دیگر مشکل است بر اساس روندهای قبلی آینده را پیش بینی کرد خصوصاً در شرایط جهانی شدن سرمایه و یکپارچه شدن جامعه جهانی . این روند در مرحله اول به ضرر کارگران در «شمال» و کارگران و دهقانان در نیم قاره «جنوبی»، کشورهای مثل ایران است . البته این طبق قانون ارزش برابر ساز است و باید مدتها پیش اتفاق میفتاد. امپریالیسم آنرا به عقب انداخت ، اکنون میبینیم که در جوامع سرمایه داری در مراحل پسین توانسته است مزایای واقعی سطح بالای زندگی را برای بسیاری از طبقه کارگر میسر سازد، باید گفت به کمک دو درآمد. البته من تا حدی با افرادی چون مارخوزه که عقیده داشت مردم احتیاجات کاذب پیدا کرده اند ، موافق هستم . به نظر من ما(در جامعه غربی) زیاد لباس میخریم ولی به فکر محیط و محل زیست و مکان سبز نیستیم . طبقه کارگر در این مورد باید بلند پروازی قویتری داشته باشد. در غرب ما عادت کرده ایم نارضایتی از غیر ماهر شدن کار و انطباق روزافزون کار را بخریم . آنچه در نتیجه جهانی شدن سرمایه، در غرب با آن مواجه هستیم غیر صنعتی شدن کار و بیکاری گسترده خصوصاً برای مردان است ، و برخی گروههای اجتماعی مثلاً نسل دوم مهاجرین امکان بیشتری دارد که شامل این تجربه شوند. به نظر من شرایط بیکاری از نظر روحی از همیشه بدتر است. از نظر مالی ممکن است بیکاران از گرسنگی کامل رنج نبرند ، آنگونه که دردهد سی بیکاری قحطی آورد و کارگران مجبور شدند بروند به بیابانها میوه وحشی بخورند ولی از نظر روحی در جامعه ای که تقریباً کالا بر اساس شبکه پولی موجود است و همه روابط آنرا ، بجز در سطح خانواده بلافاصله ، روابط کالایی تعیین میکند ، بیکاری خیلی بیشتر به معنی از دست دادن سربلندی است و مشکل است ارزیابی کنیم نتیجه اینها چه خواهد بود. آیا عادت میکنیم ۱۱ در صد بیکاری و بیکار شدن های طولانی مدت را تحمل کنیم. سخت است منطق توسعه این شرایط را پیش بینی کرد. چه کس در دهه سی میتوانست تصور کند که بحران سرمایه داری ، با آن تعداد بیشمار بیکاران نتیجه اش شکل گیری سازش طبقاتی کنزیم میشد با آن چهره خیرانیش در دهه ۶۰ . کسی نمیتوانست تصور کند این چنین تغییری پیش می آید. من نسبت به زمانی که لازم است تا مکانیسم بهتری از سرمایه داری برای تقسیم ثروت روی کار آید ، بدبین هستم . به نظر من این میسر است و بشر شعور کافی دارد که به آن برسد ، ولی در گذشته کشورها فرصت و محلی برای تغییر و اصلاح اقتصادشان داشتند ، اکنون باید چنین تغییری در سطح اروپا یا جهانی صورت گیرد در نتیجه منطق برنامه ریزی آن باید بسیار قویتر از گذشته باشد و مینترسم وقت زیادی لازم باشد تا آلترناتیوهای جدیدی بر اساس نیروی کار بین المللی و استفاده از آن در مناطق مختلفی که بازار میسر میکند ، دست بزنیم . در حال حاضر ، نوعی نژاد پرستی طبقاتی وجود دارد که بسیار نگران کننده است .سرمایه داری بالا (ثروت قدیمی) محترم شده است ، در دو نسل قبل آموزش خود را بالا برده است ، حکومت سرمایه به نظر مستحکمتر از گذشته می آید، همزمان چپ افت داشته است و در همین دوره زنان بورژوا به دستاوردهایی رسیده اند و در موقعیت زنان کارگر بهبودهای ناچیزی بوجود آمده است و به درستی حاضر نیستند کنیز مردان باشند. اما بار اصلی ستم دوگانه اکنون بر زنان طبقه کارگر است و فکر میکنم تا مدتی باید این ستم تا تحمل کنند.